﴿ **هُوَ الْمَحْزُونُ فِی حُزْنِی** ﴾

ای مريم مظلوميّتم مظلوميّت اسم اوّلم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حين بر اين جمال مبين باريده اخراج از وطنم سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از ديارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضايای الهی چون شمع روشن و منير بودم و در مواقع بلايای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضليّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احديّه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غلِّ اوليِ البغضا هيچ شامی در مقعد امن نياسودم و هيچ صبحی براحت از فراش سر بر نداشتم قسم بجمال حقّ که حسين بر مظلوميّتم گريست و خليل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عيون عظمت خلف سرادق عصمت گريان است و انفس عزّت در مکمن رفعت نالان و يشهد بذلک لسان صدق منيع ای مريم از ارض طا بعد از ابتلای لا يحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شديم و از غُل اعداء بِغِلّ احبّاء مبتلا گشتيم وَ بَعد اَللّهُ يَعْلَمُ ما وَرَدَ عَلَيَّ تا آنکه از بيت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختيار نمودم و سر بصحرا‌های تسليم نهادم بقسمی سفر نمودم که جميع در غربتم گريستند و جميع اشياء بر کربتم خون دل بباريدند با طيور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عَرّا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنيای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سوی اللّه احتراز جستم و از غير او چشم برداشتم که شايد نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بيفسرد ای مريم اسرار الهی را اظهار نشايد و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غير تاللّهِ حَمَلْتُ مَا لَا يَحْمِلَهُ الْأَبْحَارُ وَ لَا الْأَمْوَاجُ وَ لَا الأَثْمَارُ وَ لَا مَا کَانَ وَ لَا مَا يَکُوْنُ در اين مدّت مهاجرت احدی از اِخوان و غيره استفساری از اين امر ننموده بلکه خيال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود اين امر از خلق سموات و ارض فو اللّهِ نَفَسی فی سَفَری ليکونُ خيراً من عبادةِ الثَّقَلين با اينکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتمّ و اقوم بلی صاحب بصر بايد تا بمنظر اکبر ملاحظه نمايد بی‌بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظلّ از مُظِلّ چه ادراک نمايد و مشتی گِل از لطيفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتيب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشان از اين بی‌نشان يافتند وَ اِنَّه لَهادِی کلّشئٍ الی صراط قدس مُستقيم قسم بآفتاب حقيقت صمدانی که از حضور واردين اين مهجور مسکين مبهوت و متحيّر شد بقسميکه از ذکر آن اين قلم عاجز و قاصر است شايد که قلم حديدی از خلف عالمِ قِدم بيرون خرامد و خرق استار نمايد و اسرار را بصدق مبين و حقّ يقين اظهار نمايد و با يک لسانی به بيان آيد و لئالی رحمانی را از صدفِ صَمت بيرون آورد وَ لَيْسَ هذا عَلَی اللّهِ بِعَزيزٍ باری ختم اسرار را يد مختار گشود ولکن لا يعقّل الّا العاقلون بَلِ المنقطعون تا آنکه نيّر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بيروح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر اللّه مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا اين بنده فانی در مراقبت امر اللّه و ارتفاع او بقسمی قيام نمود که گويا قيامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعيکه جميع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند ای مريم قيام اين عبد در مقابل اعداء از جميع فرق و قبايل سبب ازدياد حسد اعدا شد بشأنيکه ذکر آن ممکن و متصوّر نه کذلِکَ قُدِّرَ من لَدُنْ عزيزٍ قديرٍ

ای مريم قلم قدم ميفرمايد که از اعظم امور تطهير قلب است از کلّ ما سوی اللّه پس قلبت را از غير دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی ای مريم از تقييد تقليد بفضای خوش تجريد وارد شو دل را از دنيا و آنچه در اوست بردار تا بسلطان دين فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس يقين درآ ای مريم يک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود ولکن جميع اين اوراق و اثمار بحرکتی از ارياح خريف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانيّه و غصن سدره عزّ وحدانيّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسلطان وقار و سکون ساکن و مستريحست ولکن از هبوب نسيم اراده محبوب بيزوال أمثال و أشکال لا يحصی بر وجه بحر ظاهر و جميع اين امواج مغاير و مخالف مشاهده ميشوند و حال جميع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آيات مختار ظاهر محجوب گشته‌اند ای مريم با نفس رحمان مؤانس شو و از مجالست و مجانست شيطان در حفظ عصمت منّان مقرّ گير که شايد يد الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند

ای مريم از اظلال فانيه بمس عزّ باقيه راجع شو وجود جميع اظلال بوجود شمس باقی و متحرّک بقسمی که اگر در آنی اخذ عنايت فرمايد جميع بخيمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانيه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مريم قدر اين ايّام را دانسته که عنقريب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه بينی و در جميع اشياء آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تَضَعُ أَنَامِلَ الْحَسْرَةِ بَيْنَ أَنْيَابِکُمْ وَ لَنْ تَجِدُوا الْغُلَامَ وَ لَوْ تَجَسَّسوُا فی أَقْطارِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کَذَلِکَ نُزِّلَ الْأَمر مِنْ مَلَکُوتِ عِزٍّ عَليًّا بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بينی و در تمام آسمانها و زمينها تفحّص نمايد و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که اين عبد اراده خروج از مابين يأجوج نموده مُتِفَرِّد از کلّ جز نسوانی که لا بدّ بايد با عبد باشند حتّی خدمه حرم را هم همراه نميبرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مينمايد در حالتيکه معينم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انيسم قلمم و مونسم جمالم و جُندم توکّلم و حزبم اعتمادم کَذلِکَ أَلقَيْنا عَلَيکِ مِنَ أَسْرَارِ الأَمْرِ لِتَکُونَنَّ مِنَ العارِفينَ

ای مريم جميع مياه عالم و انهار جاريه آن از چشم غلام است که بهيئت غمام ظاهر شده و بر مظلوميّت خود گريسته باری اين جان و سر را فی اَزَلِ الآزال در راه دوست داديم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکريم وقتی اين سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوايم معلّق آويختند وَ کَذَلِکَ فَعَلُوا بِنَا المُشرِکُونَ

باری ای مريم اين لوح را بناله بديعيّه و گريه ربيعيّه نام نهاديم و نزد تو ارسال داشتيم تا براحت نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شريک باشی و ديگر آنکه چون جناب بابا در سنه اوّليّه در حضور بودند بر بعضی از امور مطّلعند إنشاء اللّه روح القدس صدق و يقين بر لسانِ او نطق مينمايد و برشحی از قَضِيِّه غلام عالِم ميشويد حسنی خانم و صغری خانم را ذاکريم.